بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

ما در بحث‌های قبلی تقسیماتی را برای مبادی تصدیقیه فقه و اجتهاد که همان مبانی کلامی می‌نامیدیم بحث کردیم من یک نکته‌ای در مورد تقسیمات باقی‌مانده، آن را عرض کنم.

# تقسیمات مبادی تصدیقیه

## تقسیم اول

مبادی تصدیقیه چند تقسیم دارد که بعضی از آنها را قبلاً اشاره کردم یک تقسیم به لحاظ این بود که مبادی و پیش‌فرض‌های بعیده داریم و قریبه که بعضی بعیده هستند و بعضی قریبه مثل اصل توحید.

یک تقسیم دیگری هم داریم که قبلاً نگفته‌ایم و آن این است که این مبادی از جهت دیگر به این دو قسم تقسیم می‌شود:

گاهی هست که یک پیش‌فرض و مبدأ و مبنا اگر نباشد اصلاً دیگر فقه و اجتهادی معقول و مقصور نیست مثل اصل وجود خدا و پیامبر و شرع و امثال اینها.

اینها مبادی مؤثر در اصل شاکله فقه و اجتهادند به حیثی که اگر نبود یعنی دیگر فقهی و اجتهادی دیگر معنی ندارد اما نوع دوم مبادی و مبانی‌ای است که بحثی است که در آن چند نظریه وجود دارد و پذیرش یکی از آن نظریات در نوع اجتهاد مؤثر است بنابراین بعضی از مبادی و پیش‌فرض‌ها در اصل شکل‌گیری اجتهاد و فقه مؤثرند به حیثی که اگر ما آن مبدأ را نپذیریم و یا پاسخ نفی به آن بدهیم اجتهادی معنا ندارد مثل همان توحید و نبوت و امامت و امثال اینها اما مبادی و پیش‌فرض‌هایی داریم که نوع اجتهاد و شکل‌گیری نظریات فقهی مؤثر است یعنی در آنجا بحث آری یا نه نیست که اگر بگوییم نه پس اجتهاد بی‌معنی باشد.

مثلاً در همین بحث، جامعیت یعنی این که دین هست تشریع هست اینها همه هست ولی این‌که این جامعیت وجود دارد یا ندارد و به چه معنا وجود دارد این جوری نیست که اگر بگوییم جامعیتی به معنای عام قبول نداریم دیگر اجتهاد معنا نداشته باشد نه جامعیت را اگر قبول داشته باشیم یک شکلی از اجتهاد را اقتضا می‌کند و جامعیت به آن معنی را نداشته باشیم نوع دیگری از اجتهاد را اقتضا می‌کند یا بحث ما در انتظار ما از دین که انتظار ما از دین چیست؟ محدوده و قلمرو دین کجاست؟ این یک حداقلی می‌شود و یک حداکثری هر دو اجتهاد دارند یعنی جایگاه فقه و اجتهاد این جوری نیست که بنا بر یک دیدگاه اصلاً منتفی بشود نه مفروض است منتهی نوع مواجهه با فقه و نوع اجتهاد تغییر می‌کند.

بنابراین که آن حرف را بزنیم یا این حرف را بزنیم یا مثلاً فرض بگیرید که یکی از مبانی که بعد بحث خواهیم کرد اصالت مولویت را اگر کسی بپذیرد یک جوری در فقه اجتهاد می‌کند و اگر نپذیرد باز فقه و اجتهاد هست منتهی دایره‌اش محدودتر می‌شود و نوع اجتهاد و دایره اجتهاد تفاوت پیدا می‌کند این تقسیمی که به آن اشاره نکرده بودیم.

## تقسیم دوم

تقسیم دیگری هم هست که قبلاً هم گفته بودیم و آن این است که این مبادی و پیش‌فرض‌ها گاهی عامه است و گاهی خاصه گاهی مبادی و پیش‌فرض‌های عمومی و کلان است مانند توحید و امثال آن. و گاهی خاص است مانند اصالت مولویت.

این دو سه تا تقسیمی که عرض کردیم بیشتر می‌خواهیم که در آن بحث‌ها وارد شویم. مدتی قبل از ورود در بحث‌های اصول به‌عنوان مبادی تصدیقیه و پیش‌فرض‌های اجتهاد یا مبانی کلامی و فلسفی اجتهاد و یا به‌عنوان بخشی از فلسفه فقه یا به یکی از این اصطلاحاتش به آن خواهیم پرداخت یک سال یا دو سال یا چقدر وقت بشود عمدتاً تأکید ما بر آن مبادی و مبانی‌ای که اتصالش با مباحث اجتهاد و فقه نزدیک است و مبادی خاصه است نه آن مبادی خیلی کلی و عام و بخصوص نوع مبادی است که مبنای اصل فقه و شریعت و دین و اجتهاد نیست بلکه مبنایی است که نوع اجتهاد را متفاوت می‌کند نوع مواجهه ما را با متون و منابع دینی را تعیین می‌کند و در او ایجاد تغییر می‌کند والا آن مبادی عامه و آنهایی که بعیده‌اند و در اصل فقه و اجتهاد مؤثر است تقریباً به هم منطبق است تقریباً نه تحقیقاً یعنی مبادی بعیده همان مبادی عامه است و همان مبادی است که اصل شریعت و فقه و اجتهاد بر آن استوار است و الا روی تفاسیرش تأثیر ندارد اینها بحث‌های کلانی است که در کلام هم مطرح شده است و خیلی هم نیاز نیست ما آنها را در اینجا بحث بکنیم اصل اینکه خدایی هست پیغمبری هست قرآنی هست شریعتی هست اینها مبادی بعیده‌ای از فقه است و لو اینکه مبنای کلامی اجتهاد است ولی مبدأ و پیش‌فرض بعیدی است که در اصل اجتهاد و دین و فقه تأثیر دارد و از مسائل عمومی بعیده است بنابراین در تحدید مباحثی که می‌خواهیم در اینجا بحث بکنیم این است که همین جور گفته می‌شود که ما جایی را باید داشته باشیم به‌عنوان مبانی کلامی فقه به‌عنوان بخشی از مثلاً فلسفه فقه این حرفی است که زده می‌شود منتهی یک تحدیدی می‌خواهد تحدیدش این است که چون ممکن است که بگوییم مبانی کلامی فقه که می‌گوییم همه کلام مبانی کلامی فقه است همه‌ آن را باید بحث کنیم نه ما اینجا مبانی کلامی که جنبه قریبه به فقه دارد حالت خاصه است نه آن کلیات خیلی بزرگ و فراگیر و عمدتاً اینکه در نوع اجتهاد و شکل‌گیری و تئوری‌ها و نظریه‌های فقهی مؤثر است اینها را بحث می‌کنیم با اضافه آن قید چهارم و بحثی هم که در کتاب‌های معتبر و جاافتاده کلامی ما کاملاً منقح نشده باشد یعنی این محدوده بحث ماست که چهارتا قید دارد.

# چهار مشخصه مبانی کلامی بحث فقه

ما در مبانی کلامی یا پیش‌فرض‌ها یا مبادی تصدیقیه فقه که بخشی از فلسفه فقه است به آن قواعد و قوانین احکام و مبادی می‌پردازیم که این چهار مشخصه را داشته باشد:

1. از مبادی قریبه به فقه و اجتهاد باشد؛

1. از مبادی خاصه باشد نه آن خیلی کلی بلکه جزئی و خاصه باشد در مقابل کلیات؛

3. در نوع اجتهاد و شکل‌گیری نظریات مؤثر باشد نه اینکه در اصل بودونبودش مؤثر باشد و نه در وجود وعدم بلکه در نوع مؤثر باشد؛

4. در کتب کلامی هم به‌طور کامل منقح و منظم بحث نشده باشد.

در این چهارچوب بیست تا ماده قانون و قاعده را در اینجا مورد بحث قرار می‌دهیم اگرچه به‌عنوان مقدمات اصول گفته شده ولی جایگاهش همین است یعنی مبانی کلامی اجتهاد و فقه. این یک نکته تکمیلی بود برای آن بحث سابق.

# منابع مباني فقه و اجتهاد

اولین بحثی که ما در اینجا مطرح کردیم از مبادی و مبانی اجتهاد و فقه جامعیت منابع دینی و شریعت بود در اینجا من به منابعی که باید به آن اشاره کنیم دو سه تا کتاب را دیروز آورده بودم که معرفی کردم که کمک می‌کند تا در مورد بحث مطالعه کنید طبعاً در همان کتاب آقای ضیاعی‌فر به‌عنوان جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد همان‌جا ارجاعات خیلی مبسوط و مفصل و خیلی جالبی است که می‌توانید از طریق آن به خیلی از منابع دسترسی پیدا کنید منابعی که بیشتر علاوه بر این کتاب‌ها و مقالاتی که به این بحث پرداخته‌اند کتاب‌هایی که بیشتر به منابع اصلی بحث ناظر است آیات آنها همان چند آیه بود که داریم بحث می‌کنیم و ادامه خواهیم داد. در مورد روایات آنچه خیلی خوب مجموعه روایات را جمع کرده کتاب نور الثقلین است که نرم‌افزار دارد در جلد سوم ذیل آیه 89 سوره نحل ده بیست روایات صاحب نور الثقلین نقل کرده است که از صفحه 73 شروع می‌شود تا صفحه 77 این چهار پنج صفحه ده بیست روایتی که مربوط به آن بحث جامعیت و اشتمال قرآن بر همه حقایق است در ذیل آیه «**نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ**» نقل کرده است البته منابعی که می‌گوییم خیلی از روایاتشان متداخل است ولی درعین‌حال هرکدام ترتیبی دارد دوم این روایات در جامع احادیث شیعه جلد اول از صفحه 25 به بعد آمده که زیر نظر آقای بروجردی نوشته شده است که این هم یک مورد منبع دیگر که می‌توانید ملاحظه بکنید و در منابع قدیمی‌تر هم اصول کافی است که دیروز هم اشاره کردیم که جلد اول صفحه 55 به بعد بود که باب خاصی داشت به‌عنوان الرد الی الکتاب و السنة و انه لیس شیء من الحلال و الحرام و جمیع ما یحتاج الناس الیه الا و قد جاء فیه کتاب أو سنة این هم منبع دیگری است که وجود دارد طبعاً کتاب وافی مرحوم فیض هم جلد اول یک بابی دارد مانند اصول کافی به همین عنوان ..... جمیع ما یحتاج الناس الیه الا و قد جاء فیه کتاب أو سنة و خوب هم هست برای اینکه روایاتش همان روایاتی است که در اصول کافی است و روایات اضافی ندارد ولی یکی دو تا بیان و توضیح دارد که بعدها ما از آنها استفاده خواهیم کرد اینها منابعی است که روایات در آنها آمده است طبعاً ذیل تفاسیر مثل علامه و سایر مفسرین ذیل همان سه آیه بحث شده و می‌شود به تفاسیر هم مراجعه کرد این هم به لحاظ منابع روایی یا تفسیر بحث ارجاعاتی هم در همان کتاب جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد به بعضی کتاب‌های آقای مکارم مرحوم شهید مطهری و دیگران که می‌توانید ملاحظه بکنید و اگر به‌طور خاص لازم بود من ارجاعاتش را عرض می‌کنم حالا وارد بحثمان می‌شویم ما وارد آیات می‎شویم که می‌شود هم به‌عنوان مقدمه به آن نکته اشاره کرد و هم می‌شود ذیل آیه این احتمالات را عرض بکنیم فکر می‌کنم اگر احتمالات را در اول قرار بدهیم بهتر است در بحث جامعیت به این شکل بحث کردیم که دو منطقه دارد:

* یکی در بحث گزاره‌های توصیفی
* یکی هم در گزاره‌های تجویزی و فقهی و اخلاقی

## گزاره‌های توصیفی

فعلاً بحث ما در بخش اول است اگرچه ادله ‌اینها در خیلی جاها مشترک است اما ما یک تحقیقی کردیم که یک مقدار بحث‌ها روشن‌تر باشد در بخش اول که ادله جامعیت را وارد شویم به‌عنوان مقدمه چون بحث‌ها منقح که نیست آدم یک مقدار جلو می‌رود بعد فکر می‌کند که باید یک تغییری در تنظیم آن بکند.

### احتمالات متصوره

در مقدمه بحث که مربوط به بخش اول است خوب است که به احتمالات متصور اشاره بکنیم.

#### احتمال اول

احتمالات ثبوتی قضیه آنچه در عالم ثبوت ما از حیث جامعیت منابع دینی نسبت به همه گزاره‌های توصیفی همه حقایق و واقعیت‌های عینی احتمالاتی را باید اینجا مطرح کنیم ببینیم اصلاً چه احتمالاتی متصوراست احتمالات متصور از چند لحاظ قابل تقسیم است.

یکی از لحاظ قلمرو یعنی اینکه بگوییم منابع دینی مشتمل بر همه حقایق عالم تکوین است و همه قواعد علمی چون علوم درست همان دانش‌هایی است که عالم تکوین را نشان می‌دهد همه قوانین و قواعد کلامی فلسفی طبیعی ریاضی انسانی اجتماعی که حاکی از واقعیات عالم خارج است در متون دینی وجود دارد اعم از اینکه این قوانین و قواعد و دانش‌ها در سعادت انسان‌ها مؤثر باشد و یا مؤثر نباشد و اگر در سعادت انسان دخالت دارد مستقیم دخالت داشته باشد یا غیرمستقیم و اگر دخالت دارد کم یا زیاد دخالت داشته باشد همه اقسام را می‌گیرد این یک نوع ادعای جامعیت علمی متون دینی از جمله قرآن نسبت به همه واقعیات عالم که این احتمال همان نتیجه‌اش می‌شود قاعده تطابق کتاب با کتاب تشریع با کتاب نازل یا کتاب عینی و تکوینی عالم خارج و تطابق کتاب تکوین و تشریع می‌شود که هر چه حقیقت در عالم است یک شعاع و شمه‌ای از آن در این کتاب انعکاس پیدا کرده است این جامعیت حداکثری است که مقصور است.

#### احتمال دوم

احتمال دوم که می‌شود گفت این نظریه است که بگوییم جامعیت منابع دینی و اجتماع منابع دینی اجتماع در گزاره‌های مؤثر در سعادت آدمی که در منابع و متون دینی آمده است اعم از اینکه این تأثیر به نحو مستقیم یا غیرمستقیم باشد بارز یا غیربارز باشد هر چه که در تکامل و سعادت انسان مؤثر است نه همه آنچه در عالم هست چیزی که مؤثر است منتهی دایره تأثیر وسیع است.

صورت دیگری که از این هم اخص است این است که مشتمل بر گزاره‌های مؤثر در سعادت آدمی است درصورتی‌که تأثیر بارز و ممتاز داشته باشد ممکن است خیلی از گزاره‌هایی که گفتنش و تبیینش تأثیر دارد در اینکه آدم راه را سریع‌تر و بهتر پیدا بکند ولی آن‌جور تأثیر بارز و برجسته‌ای در آن نیست که بخواهد خود قرآن یا متن دینی بیاید و وارد بشود و برای ما تبیین و تشریع بکند و یک مقدار دایره را باز هم تنگ‌تر بگیرد از لحاظ قلمرو این سه احتمال وجود دارد بعد می‌آید از لحاظ کیفیت باز احتمالات متفاوتی در اینجا وجود دارد از لحاظ کیفیت شمول و جامعیت که از این لحاظ می‌شود گفت که احتمالات دیگری وجود دارد از این لحاظ هم می‌شود گفت اشتمال قرآن یا منابع دینی بر هر یک از اینها یا به شکل دلالت لفظی ظهور و تصریح است و به‌طور خاص و جزئی و ریز ممکن است بگوییم اشتمال متون منابع دینی بر قوانین و حقایق عالم چه در این دایره یا در آن دایره باز به نحو ظهور و تصریح است یعنی دلالت‌های متعارف عرضی و به‌طور خاصش اشاره می‌کند این یک نوع طرز است و طرز دیگر این است که با دلالت متعارف اما به نحو عام و کلی این جوری نیست که هر قاعده و قانونی را به‌طور خاص بخواهد بگوید اما بر اساس قوانین کلی بر همه آن‌ها اشاره می‌کند با عناوین و قوانین کلی نظیر اینها را در بعد از تشریع که وارد بشویم داریم این هم احتمال دوم.

#### احتمال سوم

احتمال سوم این است که دلالت را تعمیم بدهیم به دلالت متعارف و با اضافه اشعارات و تأییدات؛ گاهی دیده‌اید که خیلی از همین قوانین پزشکی و یا سیر تحول جنین با یک اشاره در قرآن می‌آیند قرآن اشاره‌ای به اینها دارد نمی‌شود گفت دلالت ظهوری است می‌گوییم قرآن یا متون دینی مشتمل بر همه قوانین و حقایق عالم است اما یا به دلالت متعارف یا به آن اشعارات که به حد دلالت نمی‌رسد ولی به‌هرحال یک اشاره‌ای دارد که آدم می‌تواند از آن یک برداشتی بکند خود این اشعار است سه و چهار یا به نحو جزئی است یا به نحو کلی و پنج و شش می‌آید روی اینکه اشتمال منابع و متون دینی بر حقایق عالم با دلالت‌های لفظی اشعاری و یا بطون قرآنی و دینی که در واقع یا به نحو جزئی و ششم همان است منتهی به نحو کلی در حقیقت فرق این دوتا دوتا که می‌آید پایین در آن احتمال اول و دوم می‌گوییم اشتمال متون دینی بر این حقایق بر اساس دلالت‌های متعارف است یعنی با همین ظهور است متعارف آمده و می‌گوید این جوری است این انسان مثلاً‌ این مراحل را طی می‌کند جنین این طور است یا عالم این طور است در سه و چهار می‌گوید نه یا با آن لفظی‌ها و متعارف یا به اضافه اشعار؛ آن اشعارات و اشارات قرآنی و دلالت‌های این جوری که در حد ظهور نمی‌رسد احتمال پنجم و ششم می‌گوید که اشتمال متون دینی بر همه حقایق عالم یا با ظهور است متعارف است یعنی یا با صراحت است یا ظهور یا با اشعار و اشاره است و یا در بطون متن دینی و قرآنی نهفته است که طبعاً آن بطن را دیگران می‌فهمند همه نمی‌فهمند پس این هم از این حیث یعنی هرکدام از اینها را بگوییم باز می‌گوییم اشتمال بر همه یا بر گزاره‌های مؤثر در سعادت به‌طور عام یا مؤثر فارغ و ممتاز هرکدام از اینها را که بگیریم در یکی از این چارچوب‌ها قرار می‌گیرد و احتمالاتش تداخل پیدا می‌کند این هم یک حیث دیگر یکی هم از لحاظ دیگر به لحاظ دینی باز می‌شود تقسیم کرد یک وقت می‌گوییم قرآن به‌تنهایی‌ مشتمل بر این حقایق است و یک وقت می‌گوییم قرآن و سنت مشتمل بر این حقایق است این دو تا باهم شمول و جامعیت را دارند این به لحاظ احتمالات ثبوتی است که طبعاً در بحث‌ها باید به این احتمالات توجه داشت و با بررسی که می‌کنیم آن وقت معلوم بشود به کجا باید برویم و چه کنیم ما بعد از آن مقدمه‌ای که دیروز گفتیم در بخش اول که بحث ما در گزاره‌های توصیفی و اخباری است گفتیم که ادله‌ای که برای جامعیت ذکر شده است باید ببینیم از این ادله چه نوع جامعیتی بیرون می‌آید و حیطه چیست یعنی کدام از آن احتمالات را می‌توان از ادله بیرون آورد این ادله جامعیت گفتیم که یک بخشش آیات قرآن است و عمدتاً‌ آن آیاتی که در اینجا برجسته و بارزتر بود همان آیات 89 نحل و 111 یوسف و 37 انعام بود.

# منظور از «تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ»

## دیدگاه اول

آیه 89 سوره نحل این بود که «نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‏ لِلْمُسْلِمين‏» اینجا بحثی که دیروز مطرح شد این بود که این «تبیان لکل شیء» که تبیان معنایش همان بیان بودن و توضیح آشکار و روشن و بیان کامل و روشن مطلب است در این آیه عرض کردیم که ما ظاهر اولیه‌اش را اگر بگیریم خود آیه اگر باشد این یک اطلاق عموم خیلی خوبی دارد که ما قرآن را به تو دادیم و تبیان همه چیزها یعنی اشیاء عالم تکوین و همین‌طور اشیای علم تشریع که بعداً بحث تشریع را جدا صبحت می‌کنیم ولی این اطلاق دارد همه چیزها یعنی همه حقایق چه حقایق کونی و تکوینی و چه حقایق تشریعی این ظاهرش این است اما گفتیم این ظاهر مواجه با یک ناسازگاری در درون آیه است که با قرینه بیرونی این ناسازگاری آشکار می‌شود برای اینکه آیه یک «کل شیء» دارد و یک «تبیان»‌ دارد ظاهر تبیان این است که تبیان و بیانی است که در دسترس است نمی‌شود چیزی بیان و تبیان باشد ولی نشود از آن استفاده کرد بنابراین تبیان یک نوع بیانیت و شمول دارد و از آن طرف کل شیء دارد.

اگر این دو را باهم ببینیم و عرضه بر واقعیت قرآن بکنیم می‌گوییم که در قرآن این طور نیست که بیان همه اشیاء علم باشد این همه تحولات علمی تطورات علمی قوانین فرضیات نظریات علمی در حوزه‌های طبیعی ریاضی فلسفی کلامی علوم اجتماعی و علوم انسانی و امثال اینها این جور چیزی نیست و تازه این‌ها در حدی است که تا حالا بشر کشف کرده فوق اینها خیلی حقایق است که بشر کشف نکرده است و تازه اینها را در عالم مادی داریم می‌گوییم در عالم ملکوت و غیب هم داستان خیلی وسیع‌تر و فراتر از اینهاست ما این جور چیزی را نمی‌بینیم برای پاسخ به این سؤال که ظهور این آیه با واقعیت ملموس و عینی که ما شاهدیم سازگاری ندارد از یک طرف می‌بینیم این همه حقایق در عالم وجود دارد و قوانین و قواعد علمی از آن طرف هم این خبرها در متن دینی و خود قرآن که حالا اینجا حول قرآن است این خبرها نیست این واقعیت ملموس و عینی قرینه لبیه است که باید یک تصرفی در اینجا بکنیم پس آیه ظهوری دارد که التزام به آن نمی‌شود آن وقت باید ما به نحوی سؤالی را که در مورد آیه وجود دارد و آن این بود که ظهور اولیه آیه قابل قبول نیست این را چکار بکنیم؟ قابل قبول نیست که بگوییم تبیان «لکل شیء» است.

در پاسخ به این ما چند پاسخ را می‌توانیم ارائه بکنیم یک پاسخ این است که بگوییم که این «کل شیء» یک قیدی دارد که با قرینه لبیه به آن اضافه می‌شود و آن قید این است که «کل شیء»ای که دخالت داشته باشد در سعادت آدمی چون کتاب هدایت است «کل شیء» مقصود همه قوانین تکوین نیست همه قوانین تکوینی و تشریعی مؤثر در سعادت انسان مثل «إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى‏ \* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى‏»(علق/6 و 7)، «هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏»(حشر/24) و«هُوَ اللَّهُ أَحَد»(اخلاص/1) و همین جور قوانین و گزاره‌های توصیفی که در تحول و پیشرفت انسان در تکامل و هدایت انسان مؤثر است در قرآن آمده است البته در این تقسیم اول احتمال دوم بیشتر می‌توان گفت که آنچه در سعادت انسان مؤثر است چه مؤثر مستقیم یا غیرمستقیم کم یا زیاد که فرقی نمی‌کند چون اطلاق دارد فقط از آن احتمال اول در تقسیم اول فاصله می‌گیریم می‌گوییم این شمول همه قواین و حقایق عالم است این در آیه نمی‌تواند باشد بلکه باید قید بخورد و محدود بشود اما به همین اندازه که بالاخره در او "دخالة فی سعادة الانسان" این یک جواب است با این تفصیل ما از آن مشکل بیرون می‌آییم.

مرحوم علامه در جلد دوازده المیزان ذیل همین آیه 89 سوره نحل می‌فرماید که «هذا ما ذکروا و هو مبنی علی ما هو ظاهر التبیان فی‌ البیان المعهود من الکلام» ظاهر تبیان همان دلالت متعارف و ظهور تصریحی است که آن احتمال اول بحث است و هو اظهار القاصد من طریق الدلالة اللفظیه فانا لانهتدی من دلاله لفظ قرآن الکریم الاعلی کلیات ما تقدم فصفته العامه انه تبیان لکل شیء و التبیان و البیان واحد و اذ کان کتاب هدایة لعامة الناس و ذلک شأنه کان الظاهر أن المراد بکل شیء کل ما یرجع الی أمر الهدایة مما یحتاج الیه الناس فی اهتدائهم من المعارف الحقیقیة بالمبدأ و المعاد و الأخلاق الفاضلة و الشرایع الالهة و القصص و المواعظ فهو تبیان لذلک کله.

بنابراین این از آن جهت می‌گوید که احتمال اول را در آیه در آن تقسیم اول می‌پذیرد این هم که حالا مشتمل بر دلالت لفظی است بر همه آنچه بشر نیاز دارد حالا ما حقایق کونی را داریم می‌گوییم البته حقایق تشریعی هم همین‌طور است از حیث اینکه به نحو کلی یا به نحو جزئی باز می‌فرماید که:" لانهتدی من دلاله لفظ قرآن الکریم الا علی کلیات ماتقدم" این اشتمال بر امور مؤثر در سعادت آدمی است در این نظریه اولاً و ثانیاً ‌به نحو کلی و دلیل آن این است که ما اگر بخواهیم بگوییم همه امور عالم در اینجا هست یا حتی همه امور تشریعی احکام در آیه هست به لحاظ دلالت لفظی که نیست و به نحو جزئی هم که نیست پس باید بگوییم امور مؤثر در هدایت و آن هم به نحو کلی یعنی قواعد و شیوه‌های کلی است که در درونشان تفاصیلی وجود دارد. این دیدگاه اول است.

## دیدگاه دوم

دیدگاه دوم این است که ما در ظهور «کل شیء» تصرف نمی‌کنیم چون امر دایر بین این ظهور یا آن ظهور باید از یکی از آنها دست برداریم تا آیه با واقعیت تناسب پیدا بکند اگر آیه بخواهد با همه است اینجا حفظ بشود با واقعیت عینی محسوس نیست ظاهر تبیان دلالت لفظیه متعارفه است و به نحو جزئی بودن است و ظاهر کل شیء عموم است یعنی همه عالم ما چون می‌بینیم با دلالت لفظی در همه حقایق عالم قرآن وارد نشده جمع نمی‌شود کرد احتمال اول آمده بود دست از این عموم برداشت و قید زد بر اینکه شیء مؤثر در هدایت انسان.

نظریه دوم این است که از این ظهور اولیه تبیان دست برمی‌دارد و می‌گوید مقصود از تبیان فقط تبیان به دلالت لفظیه نیست بلکه اعم از دلالت لفظیه یا دلالت سریه و خفیه است دلالت‌های بطنی که اختصاص به پیامبر و ائمه (ع) دارد من خوطب به دارد بنابراین در نظریه دوم می‌گوید منظور از تبیان اعم از تبیان اعم از دلالت لفظیه متعارفه است به دلالت لفظیه متعارفه همه انسان‌ها به آن دسترسی دارند ولی یک نوع دلالت بطنیه و سریه داریم که اعم است همه حقایق در این کتاب موجود است اما نه به دلالت لفظیه متعارفه بلکه بعضی از آنها به دلالت متعارفه و بعضی از آنها به دلالت بطنیه و سریه که مختص به آخذون فی العلم من خوطب به القرآن است و اعم از آن است که آنها به آن دسترسی دارند ولی تعیین نشده به نحو کلی یا جزئی هر دو در این قول از یکدیگر تفکیک نشده است

این نظریه مؤید به قرائنی در روایات است مرحوم علامه باز در همین صفحه 347 المیزان بعد از آنکه آن نظریه اول را توضیح دادند می‌فرمایند که لکن فی الروایات ما یدل علی أن القرآن فیه علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیامه ولو صحت الروایات لکان من اللازم أن یکون المراد بالتبیان الأعم مما یکون من طریق الدلالة اللفظیه.

این دو نظریه‌ای است که شواهدی هم در روایات وجود دارد که در ذیل همین آیه در تفسیر نور الثقلین می‌توانید ملاحظه بکنید.

اگر کسی از دوستان فرصت داشت در منابع عامه و اهل سنت هم تتبعی کند که ببینیم آنها در این زمینه چه چیزی دارند روایتی در این زمینه دارند یا ندارند ممکن است نظیر این روایات در کتب عامه هم آمده باشد و اجمالاً بعضی‌شان آمده است منتهی من هنوز فرصت نکردم ببینم.